

« دژ نبشت »

دکتر پرویز رجبی

شده است، دیگر شاید هرگز نتوان نتیجه‌ای گرفت. سنت روایت شفاهی در ایران باستان، سبب شده است که ردیابی مطمئن بر جای نماند، از این روی، به رغم پیشرفت بسیار در اوستاشناسی، هنوز تردیدهای زیادی در تعیین تاریخ دقیق آن، وجود دارد. یکی از دشواریهای پژوهش را، می‌توان از میان رفتن بیش از سه چهارم اوستای مکتوب، که بسیار محدود بوده است - دانست. این نکته نیز، جالب توجه است و از آن نباید بسادگی گذشت که از سوی، در اوستا، هرگز فعل «نوشتن» به کار نرفته، و از سوی دیگر، فعل پرکاربرد «خواندن» را نیز، نباید به معنای «خواندن از نوشته‌ای» تلقی نمود. این امر، می‌تواند ناشی از نانوشتن بودن اصل اوستا بوده باشد، که دستخوش دگرگونی می‌ماند بوده و سینه به سینه، به زمان نخستین دوره مکتوب خود رسیده است. بنابراین، اگر پیش از مکتوب شدن اوستا، بخشی از آن، از میان رفته باشد، این نه بدان معنی است که متنی حتماً گم شده است، بلکه این امکان نیز وجود دارد که تنها حافظ آن متن، بناگهان در گذشته یا کشته شده باشد و طبعاً چنین چیزی، به فراوانی اتفاق می‌افتاده است.

به این نکته بسیار مهم نیز باید اندیشید که ازیرکنندگان گمنام اوستا، انگشت‌شمار و پراکنده بوده‌اند. اظهار نظرهایی که بر پایه حدس و گمان در باره اوستا می‌شود، آنچنان آشفته است که باستان‌نگار نمی‌تواند پایبند آنها شود. بنا بر این، داستان انتقال اوستا از معبد آدرگشسپ یا استخر در زمان حمله اسکندر (۳۳۰) به افسانه نزدیکتر است تا به واقعیت، و از پس و پیش کردن محتوای آن و افزودن چند شاهد متأخر به آن، نمی‌توان به حقیقت نزدیک شد. اگر گزارش نامه تسر و نظایر این گزارش - که ظاهراً آشخور همه آنها یکی است - مبنی می‌بود، آنگاه می‌توانستیم وجود اوستای مکتوب را، دست کم در تاریخ حمله اسکندر قطعی بدانیم. اما به گمان، خود تسر را به نوعی باید در تدوین اوستا سهیم یا دخیل دانست. ظاهراً همین تسر بوده که اردشیر را واداشت که فرمان دهد، تا هر کس که بخشی از اوستا را ازیر دارد، به دربار آمده، نزد تسر بخواند و چنین شده که مضامین شفاهی، پس از گزینش، گردآوری شده و سرانجام، در زمانی نامعلوم به تحریر درآمده است (۷) در این صورت نیز، اوستای موجود، نمی‌تواند همان اوستای تسر باشد. چون

آیا معبد آدرگشسپ، مرکز اسناد دینی ایران باستان بوده است؟

دبری است که باستان‌نگاران، اصطلاح دژنبشت فارسانه (۱) این بلخی را از آغاز سده ششم هجری، بدون تأمل در محل قرار گرفتن آن، به کار می‌برند. چون زرتشت پیامد و شناسف، او را به ابتدا قبول نکرد و بعد از آن، او را قبول کرد، و کتاب زند آورده بود به حکمت، و بر دوازده هزار پوست دباغت کرده، نبشته بود به زر. و شناسف، آن را قبول کرد؛ و به اصطخر پارس کوهی است، کوه نقشت. گویند که همه صورتها و کنده گریها، از سنگ خلوا کرده و آثار عجیب، اندر آن بود و این کتاب زند و بازند، آنجا نهاده بود. (۲) در متن پهلوی ارداویراثنامه هم، همین مضمون با تفاوتی اندک آمده است و ادعا شده است که اسکندر رومی مصر نشین، اوستا را برداشته و سوزانده است (۳). اما در دیگر، جایگاه نگهداری اوستا، «گنج شایگان» آمده است.

برای تأیید برداشت این بلخی، درباره محل دژنبشت در زمان اسکندر و اوستا بر ۱۲ هزار پوست، باید نخست برداشتی از خود اوستا داشته باشیم. نگارنده، در کتاب هزاره‌های گمشده (۴)، بتفصیل به چگونگی اوستا در زمان هخامنشیان پرداخته است. در میان کتابهای دینی، تنها قرآن مجید است که سرگذشت شفافی دارد و تاریخ دیگر کتابها - به نسبت فاصله‌ای که از زمان ما دارند - گنگ، پیچیده و گاهی آمیخته با افسانه‌اند. تورات و انجیل نیز، کم و بیش گذشته‌ای چون اوستا دارند. با این تفاوت که به نسبت شمار کلیهها و مسیحیها در مقایسه با زرتشتیان و به سبب کهن تر بودن آیین زرتشت آگاهی ما درباره اوستا ناچیزتر است. البته، رونق شفاهی گرای در فرهنگ سنتی ایران و نیز، فرهنگ کتبی گرای در میان کلیهها، مسیحیها و مسلمانان، نقی تعیین کننده خود را دارا بوده است!

اوستای موجود که از سده هفتم هجریست و کهن ترین نسخه آن، در هندوستان به دست آمده - بخش کوچکی است از اوستای مشهور به ساسانی که از ۲۱ نسک درست شده بوده است (۵). از این بحث ۲۰۰ ساله که اوستا، از چه تاریخی صورت مکتوب پیدا کرده و نخستین بار، به چه خطی نوشته





اسناد دینی ایران باستان را بیایم انگارنده. برای آغاز کار، معبد آذرگشنسب (یا تخت سلیمان، شیر و گنچ شایگان) را پیشنهاد می‌کنم. پس بیایم که معبد آذرگشنسب، چقدر به این پیشنهاد پاسخ می‌دهد.

جایگاه آذرگشنسب، در تحول دینی ایران پیش از اسلام

اگر دربارهٔ ررتنش بودن شاهان هخامنشی، اسکانی و اردشیر ساسانی، منبع فاطمی در دست نداریم، از شاپور اول، بویژه چهار شاه میان شاپور و نرسی (هرمز اول و بهرام اول و دوم و سوم)، برای نخستین بار به شاهان زرتشتی برمی‌خوریم. در زمان همین شاهان ساسانی است که برای نخستین بار، دین رسمی درباری - دولتی یعنی زرتشتیگری، بدون کوچکترین تساهل و تسامح، به سبز یا دگراندیشان دینی پرداخته است. (۱۱) کزیر، موبد بزرگ بهرام اول، در سال ۲۷۶ میلادی، پس از کشتن مانی، در سنگ‌نبشته خود در کعبهٔ زرتشت، نوشته است که در زمان او، دیوان را گزندی بزرگ و اندوه رسید و کیش اهریمن و دیوان، از شهر رخت برست و ناباور گردید و بهود و شمن و نصارا و مسیحی و زندیگ، در کشور زده شدند و آتشکده‌ها و همچنین مغان زیادی، به سامان رسیدند. (۱۲)

نابود شدن کتنام دیوان، قابل قیاس است با افسانهٔ ویران شدن بنکدهٔ آذرگشنسب به دست کیخسرو. ظاهر آرزو زمان به قدرت رسیدن کزیر است که آیین زرتشت، دین رسمی کشور می‌شود و آیین مغان، با آیین زرتشت درمی‌آمیزد و ظاهر آذر توافقی که به دست می‌آید، آذرگشنسب، مقر مغان ایران باستان، تبدیل به مرکز دینی دربار و به عبارت دیگر، مرکز اسناد دینی می‌شود.

شیر، حدود سال ۲۸۷ میلادی، پس از صلح ایران و روم، ضمیمهٔ شاهنشاهی ساسانیان شده بود (۱۳) معبد آذرگشنسب شیر، از دیر باز در دست جامعه‌ای بسیار کهن از مغان بود و این مغان، از زمانی که تعیین تاریخ دقیق

در هر زمانی این امکان وجود داشته است که شخصی عادی یا روحانی، مدعی از بر بودن بخش دیگری از اوستا بوده باشد.

در نوشته‌های یونانیان نیز، اشاره‌ای به اوستا و انتقال آن به یونان نشده است. در هر حال، بعید است که یونانیان اوستا را با خود برده و هیچ گزارشی در خصوص آن نداده باشند و یا لائیل اثری از قطعاتی از چنین اوستایی برجای نموده باشد. مهمتر از همه اینکه، خط اوستای زمان اسکندر، خود مسئله آفرین است. اوستای این زمان، با چه خطی نوشته شده بوده است؟ ایران‌شناسی، هنوز بر سر خط این دوره از تاریخ ایران باستان مشکل دارد. علاوه بر این، انتقال می‌رود که از چنین اوستای ربوده شده‌ای، نسخه‌ای در جای دیگری از شاهنشاهی بزرگ ایران وجود می‌داشت، و اگر گفته شود به دستور اسکندر لابد همهٔ اوستاهای موجود از میان رفته است، دلیل قابل اتکالی برای اثبات آن وجود ندارد. علاوه بر این، با وجود رونق خط آرامی در دربار هخامنشیان، هنوز نمی‌توان وجود اوستایی را که به خط آرامی نوشته شده باشد، محقق دانست.

باری، کوشش می‌شود، تا با تکیه بر تاریخ طبیعی پلینی (۸) کتابی که هرمیپوس رومی، در سدهٔ سوم پیش از میلاد دربارهٔ آیین ایران نوشته است، ترجمه‌ای از اوستا بدانند، که ظاهراً به خط آرامی بوده و به قول پلینی، دو میلیون بند داشته است. (۹) گویانکه مورخ ایرانی، بسیار مایل به پذیرفتن گزارش پلینی است، ولی نظر او را - که می‌گوید زمان زرتشت از ۶ هزار سال پیش از افلاطون بوده است - آکنده از اشکال می‌بیند. دو میلیون بند ادعا شده نیز، تهامی تواند آدم را به یاد ۱۷ هزار پوست گاو مورخان دورهٔ اسلامی بیندازد! آگاهی ما، دربارهٔ اوستا در زمان ساسانیان، کمی شفافتر است. با نشانه‌هایی که در دست است، می‌توان در وجود اوستای مکتوب در زمان ساسانیان، تردید نداشت. در هر حال، باید همواره توجه داشت که میان اوستای مکتوب موجود و اوستای ساسانی، بیش از هزار سال و تا اوستای شفاقی، بیشتر از ۲ هزار سال فاصله هست و هیچ اظهار نظری، نمی‌تواند حتی به قلمرو حقیقت نزدیک بشود.

علاوه بر مسئله اوستا، اگر بخواهیم درستی گزارش این بلخی را بسنجیم، باید به درست و نادرستی بقیهٔ نوشته‌های او بیندیشیم. برای نمونه، نامبرده، آشنا به فرق میان «اوستا» و کتاب هژند و پازنده نبوده و نمی‌دانسته است که زند و پازند پدید آمده در دورهٔ ساسانی، نمی‌توانسته است در زمان اسکندر وجود داشته باشد. به این ترتیب، پیداست که او در آغاز سدهٔ ششم هجری، از مجموع آگاهی‌های خود، مطلبی را سرهم (مونتاز) کرده است. برخی نیز، بدون توجه به حجم ۱۷ هزار پوست، بر پایهٔ این سرهم بندی، اتفاق بسیار کوچک کعبهٔ زرتشت را، همان در دژنیشک انگاشته‌اند. (۱۰) نویسنده ارداویرافنامه هم، با «اسکندر مصری» خود، نوشته خوبی را است بنیاد کرده است.

با این همه، چنین نیست که در نوشتهٔ این بلخی و ارداویرافنامه، حقایقی پنهان نبوده باشد! به گمان، اگر در پی «دژنیشک» باشیم، شاید بتوانیم مرکز



آن دشوار است (۱۶). در حالی که ستهای کهن خود را حفظ کرده بودند، برداشتهای جدید را هم از دین زرتشت، پذیرفته بودند (۱۵) و با این برداشتهای بر آنها تحمیل شده بود.

با گذشت زمان، مرکز شیرو، یا هیربدان و ستهای اوستایی استخر مرتبط شد (۱۶) و سرانجام، از بهرام اول به بعد، سنت مکتوب شیرو، بر سنت کهن و شاید شفاهی استخر پیشی گرفت و مرکز آتروپاتن، تبدیل به بزرگترین مرکز دینی و یابگانی اسناد دینی ایران زمان ساسانیان شد. اختلاف میان ستهای شیرو و استخر، از اوایل سده پنجم میلادی، مسئله روز بود.

یادآوری این نکته مهم است که وقتی سخن از سنت مکتوب و شفاهی می‌رود، هرگز نباید چنین برداشت شود که سنت شفاهی، دربرگیرندهٔ جانمایی کیش زرتشت است. فاصلهٔ سنت مکتوب از کیش زرتشت، با فاصله‌ای که خود از سنت شفاهی گرفته است، باز هم بیشتر است. در این سنت، به زحمت می‌توان تنها به نقابایی از تفکر و برداشتهای زرتشت دست یافت. انتخاب مهرنومی در زمان ساسانیان به مقام هیرید بزرگ، ظاهراً اقدامی بود برای جلوگیری از نفوذ موبدان بزرگ آذرگشنسب، به قول ویکاندر (۱۷)، مأموریت او داورپاف (۱۸)، که منجر به پالایش دین زرتشت شد. خود اقدامی است علیه مغان شیرو. ویکاندر، با شرحی مفصل بیش از دیگران، با توجه به منابع اساطیری و تاریخی، به جزئیات گام به گام این تحول بزرگ پرداخته است. (۱۹)

نکتهٔ جالب دیگر اینکه، از نویسندگان و جغرافیدانهای اسلامی، برخی فقط از شیرو در نتیجه از آذرگشنسب نام می‌برند و به آذر فرنیغ، بی‌اعتنا می‌مانند و بعضی دیگر، برعکس عمل می‌کنند. آیا نوعی دودستگی مذهبی، همچنان بر فضای زمان این جغرافیدانها و روایان آنها حاکم بوده است؟ برای نمونه، در حالی که فردوسی و ثعالبی، در بیشتر جاها کاملاً مانند هم نوشته‌اند، ولی ثعالبی، بیشتر متوجه فارس است و فردوسی، در جای جای شاهنامه، شیفتهٔ آذرگشنسب است. در حالی که فردوسی، میل دارد آذرگشنسب و پیرامون آن را مرکز آیین زرتشت بداند، ثعالبی، فارس را میدان اصلی تجلی کیش زرتشت دانسته و گفته است: فارس، محل کشت شدن زرتشت است و استخر، جای نگهداری اوستا. برای فردوسی، بلخ، محل کشته شدن زرتشت است. فردوسی، از موبدان سنت آذرگشنسب سخن می‌راند، و ثعالبی، از هیربدان سنت فارس. جانب توجه است که این دوگانگی، در رفتار شاهان ساسانی نیز، به چشم می‌خورد؛ شاهان نخستین، در استخر تاجگذاری کردند و شاهان بعدی، متوجه آذرگشنسب شدند و به هنگام تخت نشینی، به سوی آذرگشنسب شافتند.

از قیام و خسرو انوشیروان به این طرف، در افسانه‌های اساطیری نیز، قیام و کیخسرو شکل می‌گیرند و کیانیان یا ساسانیان در می‌آمیزند. پیداست که آگاهی ما دربارهٔ اوضاع اجتماعی و فرهنگی زمان مورد بحث، بسیار ضعیف است. بررسی علاقه‌هایی فرهنگی دست کم نویسندگان ایرانی، می‌تواند بسیار جذاب باشد.

آذرگشنسب

هنگامی که از آیین زرتشت سخن می‌رود، آدمی بیدرنگ به یاد آتشکده، پرستگاه زرتشتیان می‌افتد. گویی آتشکده، با آیین زرتشت مترادف است، و در میان همهٔ آتشکده‌ها، آذرگشنسب با آتش سلطنتی، در کنار دو آتشکدهٔ مهم آیین زرتشت (آذر فرنیغ و آذر یوزین مهر)، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. با این همه، برای ایران‌شناسان، جایگاه این آتشکده بسیار مهم، در میان غبار تاریخ پر کشاکش ایران، تا دهه‌های اخیر کم بود. اما اینک با تکیه بر روایتهای مذهبی و گزارشهای تاریخی و همچنین، کاوشهای باستان‌شناسان، می‌توان به این نتیجه رسید که آذرگشنسب در شهر شیرو (۲۰) پایتخت آتروپاتکان (۲۱)، مرکز بزرگ دینی ماد و ایران باستان قرار داشته است.

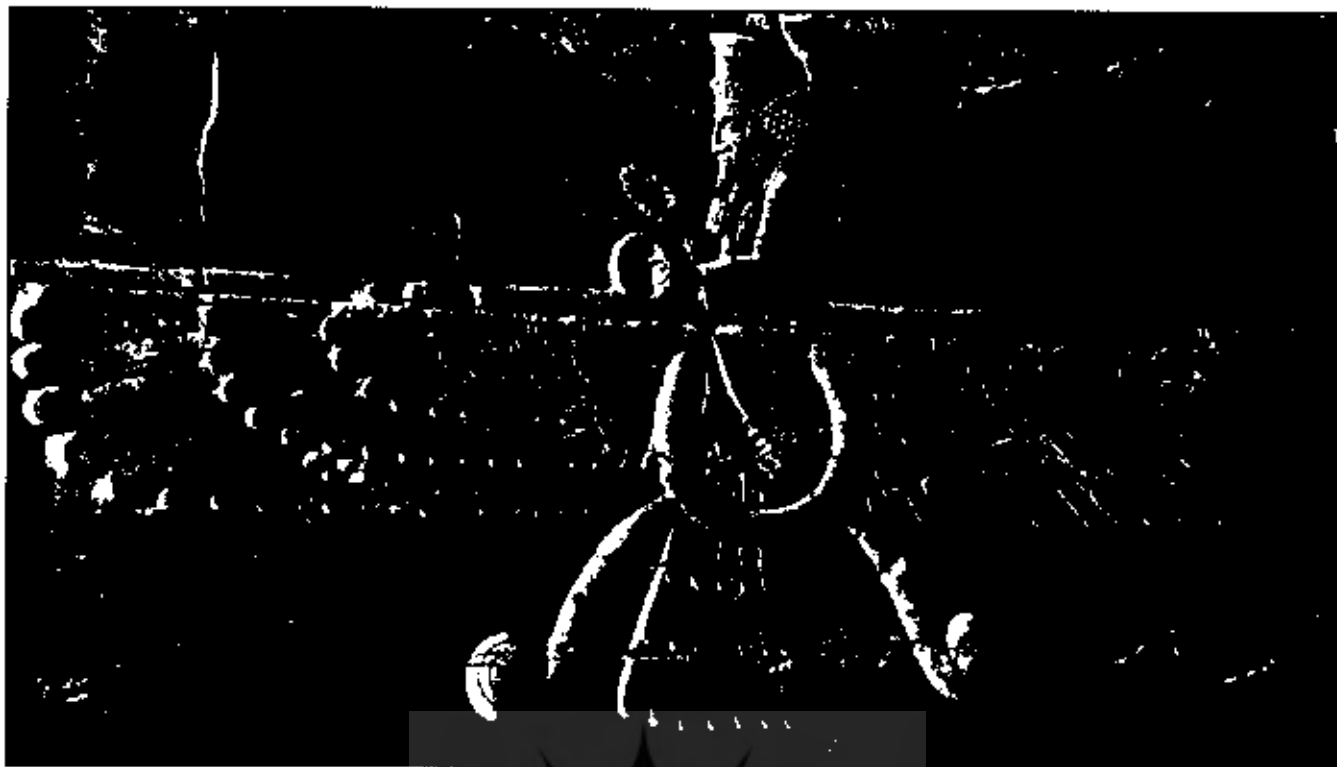
آذرگشنسب، آتشکدهٔ مغان شمال غربی، که به گمان، نخستین بنای تاریخی آن، از زمان اشکانیان است. در زمان ساسانیان، به صورت آتشکدهٔ مهم مرکزی ایران در آمد. بر روی مهرهایی که از حدود سالهای ۴۰۰ تا ۴۲۵ میلادی در شیرو پیدا شده، نوشته شده است: «مگوت آذرگشنسب» (مع بزرگ آذرگشنسب). بنابراین، همان‌گونه که بیشتر اشاره شده، دست کم در این تاریخ، آذرگشنسب، فعال بوده است. (۲۲)

نایبات آذرگشنسب در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی نکاب میاندوآب آذربایجان، بر روی صفاای طبیعی قرار دارد و از رسوب دریاچهٔ چیچست (۲۳) به وجود آمده است. حصار بیضی شکل و ۱۲۰۰ متری پیرامون آذرگشنسب، دارای سی و هشت (۲۴) برج توپینی است که دریاچهٔ سحرآمیز چیچست را نیز، با ۱۲۰ متر درازا و ۸۰ متر پهنا در میان دارد. ارتفاع دیوار، ۱۴ متر و ضخامت آن، ۵ متر بوده است. چشمهٔ آب دریاچه، از ژرفای ۶۵ متری می‌جوشد و هر تاقیه، ۱۲۰ لیتر آب می‌دهد. نایبات آذرگشنسب، بیش از ۱۲۴۰۰۰ متر وسعت دارد. (۲۵)

روایتهای مذهبی و اساطیری پیرامون آذرگشنسب

نخستین گزارشها دربارهٔ آذرگشنسب، در ستهای پهلوی آمده است. چنین پیداست که در دورهٔ نگارش این ستهها، نیاز به تعیین هویت دینی بیش از هر وقت دیگری محسوس بوده است. اینکه امروز مردان، در آغاز آفرینش، آذر فرنیغ، آذرگشنسب و آذر یوزین مهر را برای پاسداری جهان آفرید و یادست خویش نشاند (۲۶)، بخوبی نیاز به تبیین و تثبیت را نشان می‌دهد. جم (۲۷) نیز، همهٔ کارها را بیشتر به بازی آذرهای گشنسب، فرنیغ و یوزین مهر کرده است. از هنگام برپایی آذرگشنسب، هیچ نمی‌دانیم. دربارهٔ پیدایش افسانه‌ای آذرگشنسب، روایت بندهش (۲۸) و زامسیرم (۲۹)، کم‌وبیش همانند است. در زمان پادشاهی تهمورث (۳۰) چون مردم، بر پشت گاو سرسبوغ (سرپشوک) از خونیرس به دیگر کشورها می‌رفتند، شبی در میان دریا، آتش، که در آندتهی بر پشت گاو قرار داشت، با فشار باد و موج دریا، به دریا افتاد و به جای آن، سه آتش درخشیدن گرفت. آذرگشنسب، آذر فرنیغ و آذر یوزین مهر، در زند بهمن سن (۳۱) نیز، محل آذرگشنسب، در کنار دریاچهٔ چیچست





تخت جمشید، نقش برجسته امورا مزدا

افراد استفاده شده است.

زُرف گرم آب است. (۳۲)

آذرگشنسپ، ناپادشاهی کیخسرو، همچنان پاسبانی جهان می‌کرد. چون کیخسرو، بنگده کنار دریاچه چیمچست را ویران کرد، آذرگشنسپ، بر یال اسب کیخسرو نشست و تیرگی و تاریکی را از میان برد و جهان را روشن کرد. سپس، در جای بنگده ویران، بر فراز آستون کوه (۳۳) آتشگاهی نشانده شد. این آتشگاه را، از این روی، «گشنسپ» می‌خوانند که بر یال اسب نشانده شده است. (۳۴) نقش آذرگشنسپ در ترکیب آدمیان نیز، جالب توجه است؛ در حالی که مغز آدمی، اثر و سرشت است و آذر فرنیغ، یار اوست و شکم، کشاورز سرشت است و آذر برزین مهر را در کنار دارد، دل آدمی ارتشاز سرشت است و آذرگشنسپ نکاوره او را یار است. (۳۵)

دینکرد (۳۶) کیخسرو را بنیانگذار آذرگشنسپ می‌داند؛ کیخسرو، بر سیاوخش به کمک یرتوفر، یو افراسیاب جادوی تورانی و یاران یلکش او پیروز شد و سپس بنگده کنار دریاچه را - که آرامگاه دروغ بود - ویران کرد. (۳۷)

ظاهر آیه مرور، هر یک از این سه آتشکده یاد شده، خاص یکی از طبقات سه گانه اجتماعی شاه است و از این میان، آذرگشنسپ، از آن شاهان و ارتشداران (۳۸) و یکتاندر (۳۹) تو دیدی ندارد که آذرگشنسپ، کهن ترین آتش ایران بوده است و بیشتر از نام هر آتش دیگری، از آذرگشنسپ برای نامگذاری

سابقه تاریخی آذرگشنسپ

در مقایسه با آذر فرنیغ و آذر برزین مهر، آگاهی ما از آذرگشنسپ در جایگاه بزرگترین و مهمترین آتشکده رسمی ایران باستانی، بیشتر است. با توجه به همه شواهد، محل آذرگشنسپ نیز، در گتیک (یا گنجک) سیرکان، پایتخت آتروباتن (آذربایجان امروزی)، با نام تخت سلیمان، تقریباً امری محرز است. (۴۰) اشپنگل (۴۱) به آذرگشنسپ دیگری در نو دیکی اردبیل اشاره می‌کند که می‌تواند یکی از دو آذرگشنسپ باشد که ابن فقیه (۴۲) به آنها اشاره دارد. شیز، پیش از آمدن تازیان به ایران، حتی در زمان مادها و پیش از آنها، در سراسر کشور از اهمیت زیادی برخوردار بود. بنا بر روایت، در کنار آذرگشنسپ، آموزشگاهی برای تعلیم و تربیت مغان وجود داشت. این آموزشگاه با نام سروش مغان، پرورشگاه همه مغان بود و مغان سراسر کشور، برای امر عین آیینهای دینی، در آنجا گردمی آمدند و فهرستی از منتهای گوناگون اوستا - که بر پوست گاو نوشته شده بود - در آنجا نگهداری می‌شد. برای نخستین بار، در لوحی گلی به خط میخی، از تیکلات پلیر سوم

(۷۴۴-۷۴۷ پ.م.) شاه آشور است که به نام گنرک برمی خوریم. یکی از آبادیهای که تیگلات پلس، در ماده به تصرف خود در آورد، «گیزتیکسی (۴۳) بود. که احتمالاً همین گنرک یا گنججک شیز است. (۴۴) استرابون (۴۵)، از گزگه (۴۶) به نام پایتخت تابستانی آتروپاتن یاد می کند (۴۷) و پلینی (۴۸) نام این پایتخت را به صورت گزگه (۴۹) و آمیان (۵۰)، به صورت گزگه (۵۱) ثبت کرده است. (۵۲) اشاره پروکوپوس (۵۳)، در نیمه دوم سده ششم میلادی به آتشکده بزرگ آذربایجان نیز، بدون تردید اشاره به آذرگشسپ است. هرakلیوس اول (حدود ۵۷۵-۶۱۰ م.)، امپراتور روم شرقی، که ظاهراً خود از ۱۱ مارس تا ۸ آوریل ۶۲۸ م. در جریان جنگ با خسرو پرویز، در گنرک به سر برده است. گنرک را شهری با سه هزار خانه نوشته است. البته با توجه به دستاوردهای باستان شناسان و موقعیت محل، وجود ۳۰۰۰ خانه غیر محتمل است. (۵۴) بنا بر گزارشی دیگر، هرakلیوس، پس از فرار خسرو پرویز از گنرک، معبد آذرگشسپ و تمام شهر را به آتش کشید. (۵۵) شیمین (۵۶) با آوردن دلالتی قابل طرح، گنرک را همان تخت سلیمان نمی داند. در جای دیگری، در شرح ویران شدن آذرگشسپ به دستور هرakلیوس آمده است که پیکری از خسرو پرویز، در آسمان نشسته بر تخت، در میان ستارگان و خورشید و ماه، در حالی که فرشتگان سرگرم دادن دبو س شاهی به او بودند، از گنبد آتشکده آویخته بود. مانینهایی که برای تولید رعد و باران مصنوعی تجهیز شده بودند، به این مجلس، چشم اندازی طبیعی می داد.

به اشاره غیر مستقیم کارنامک اردشیر بابکان (۵۷) وقتی اردشیر اول، از وجود پسرش شاپور آگاهی یافت، هدیه های گرانبهای زیادی برای معبد آذرگشسپ فرستاد.

برخلاف زمان اشکانیان - که هریک از فرمانروایان و شهرنایان استانیهای مختلف، آتشکده ویژه خود را داشتند - در زمان ساسانیان، آذرگشسپ نشان پیوند دین و دولت بود (۵۸) اما در همین جا، باید یادآوری کرد که این پیوند، هرگز نه سبب شفاف شدن دین شد و نه به کار دین آمد و به مرور با متزلزل شدن همه باورهای درونی مردم، همه امکانات لازم را برای سقوط ساسانیان در زمان یزدگرد سوم فراهم آورد. در زمان ساسانیان، در حالی که معبد اصلی آنها در استخر بود و به وسیله هیربدان و روحانیانی که در میانشان، نیاکان ساسانیان نقش مهمی داشتند اداره می شد، مذهب کهن ایرانی در شمال غربی ایران، پیرامون معبد شیز، به دست مغان و موبدان تلور می یافت (۵۹) البته از دیرباز، ستایش و پرستش آنها و پرمستاری از آتش در شیز رواج داشت و حتی در زمان اشکانیان، آنها و آتروپاتن به ارمنستان راه یافته بود.

به نوشته دینکرد، به دستور اردشیر، هریبدتسر (۶۰) او ستارا، که قطعاً شیز پراکنده بود، از نو تدوین کرد و نسخه ای از آن، در گنج شیزیکان نهاده شد و نسخه های دیگر، در میان مردم منتشر شد. کریستن سن (۶۱) به جای اردشیر، شاپور اول (۲۴۲-۲۷۲ یا ۲۷۳ م.) نوشته است و به گزارش غیر تاریخی دیگر در چهار (۶۲) داریوش پسر داریوش، فرمان داده بود تا اوستا و زند را - همان طور که زرتشت بنا به روایت، از هرمزد دریافت کرده بود - در دو نسخه

نویسند و یک نسخه را در گنجینه شیز و دیگری را در پایگانی دولتی نگهداری کنند. داریوش پسر داریوش، در ادب پهلوی اصطلاحی است برای داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی. به نظر نیبرگ (۶۳)سخن می توان پذیرفت که داریوش سوم، فرصتی برای انجام چنین کاری مذهبی داشته بوده است.

از اشاره بلاذری (۶۴) به فتح آذربایجان، چنین برمی آید که همچنان در سالهای ۱۳-۳۳ ه.، معبد آذرگشسپ، وجود داشته است. به نوشته بلاذری، چون حدیقه بین الیمان، از سوی عمر به ولایت آذربایجان رسید، مرزبان آذربایجان، با پرداخت ۸۰۰ هزار درهم، خواست که حدیقه، کسی را نکشد و اسیری نگردد و آتشکده ای، ویران نازد و مخصوصاً اهل شیز را، از رقص و پایکوبی در روزهای عید و دیگر مراسم باز ندارد. اصحابی، از دانشندان دربار هارون الرشید، در شرح جنگ خسرو پرویز با هرقل (هرakلیوس) نوشته است: در شیز، آتشکده بزرگی بود که تا امروز باقیست. خسرو، در این پرستشگاه، مدام به دعا و نماز مشغول بود.

در زمان مسعودی (۶۵) نیز، در شیز، آثار شگفتی از بنا و تصویر، بارنگهای جالب از صورت افلاک و نجوم و جهان، از خشکی و دریا، بر جای بوده است و آتشکده آنجا را - که آذرخس نامیده می شد - همه مردم ایران، محترم می شمردند و هر کس، در ایران به ملطنت می رسید، به احترام آن آتشکده، پیاده به زیارتش می رفت و نذرهای می کرد (۶۶) و همچنین، از دیگر شهرها، هدیه به آنجا می بردند. البته پیاده به زیارت رفتن شاهان، اخصاب آمیز است. لابد راه پایتخت تا معبد، سواره طی می شد و با پدیدار شدن آتشکده، شاه، از اسب به زیر می آمد. به قول فردوسی (۶۷) اتوشروان :

چو چشمش بر آمد به آذر گشسپ پیاده شد از دور، بگذاشت اسب سپس برسم به دست و گریان، گام به آذرگشسپ نهاد. کیخسرو نیز، پس از به تخت نشستن، نخست به زیارت آذرگشسپ شتافته بود. رسم فرخزاد، وقتی سقوط شاهنشاهی ساسانیان را نزدیک دید، به یزدگرد سوم پیام داد تا هر چه اسب قروت دارد، به آذربایجان برده، به آذرگشسپ گنجور بپسازد. (۶۸) گزارش ابودلف (۶۹) - اگر درست باشد - نشان می دهد که آذرگشسپ، همچنان در سال ۳۴۱ ه.، سامان بوده است. او، نوشته است: در شیز، آتشکده مهمی وجود دارد که از آن، آتشی زرتشتیان به سوی شرق و غرب فروزان است؛ بر بالای گنبد این آتشکده، هلالی از نقره نصب شده که طلسم آن، به شمار می رود و کوشش بعضی از امیران و فاتحان - که قصد برجیدن آن را داشته اند - به جایی نرسیده است و شگفت انگیز است که کانون آن از ۷۰۰ سال پیش فروزان است و خاکستری در آن وجود ندارد و شعله اش هیچگاه خاموش نمی شود. باقوت پس از اشاره به اینکه شیز، زادگاه زرتشت است، نوشته ابودلف را تکرار می کند. همو، در شرح «گزنانه» (گنججک) نوشته است: شهرکی است که فاصله آن تا مراغه، شش فرسنگ است و در آنجا، پرستشگاه و آتشکده ای است که متعلق به مغان است و کاخی بزرگ و بس باشکوه که کیخسرو بنیان نهاده است! گزارش قزوینی (۷۰) درباره شیز - که بدون تردید





نقش رستم، کعبه زرتشت

کرد. سپس مسلمانان، در زمان حجاج بن یوسف، به مزدجان یورش بردند و ورودی زمین آتشکده را کندند و آن را به حجاج دادند و او، آن را به مکه فرستاد تا بر در کعبه آویختند.

باینکه بیشتر گزارشهای بالا، اعتبار علمی چندانی ندارد، ولی از مجموع آنها، چنین پیداست که آذرگشنسپ، در میان همه آتشکده‌های ایران باستانی، از احترام ویژه‌ای برخوردار بوده است. به قول طبری، وقتی که بهرام پنجم، در حدود سال ۴۲۰ م. بر ترکان چیره شد، در بازگشت به ایران، همه یاقوتها و گهرهای تاج خاقان ترک و شمشیر گورشان او را با زر و زیور بسیار دیگر به آتشکده نیز اهدا کرد و علاوه بر آنها، همسر خاقان را به خدمت آتشکده گمارد. خسرو اول نیز، رفتاری مشابه رفتار بهرام پنجم داشت و خسرو دوم، نذر کرد که اگر بر بهرام چوبین پیروز شود، زر و سیمی در خور، به معبد آذرگشنسپ هدیه کند و چون پیروز شد، به وعده خویش وفا کرد. (۷۹) در شاهنامه نیز، شاهان به هنگام پیروزی، به معبد آذرگشنسپ سیم و زر می‌بخشیدند.

در باره جایگاه واقعی آذرگشنسپ تاریخی، همواره اختلاف نظرهایی وجود دارد. نخستین بار راولینسون (۸۰) در سال ۱۸۴۱، خرابه‌های تخت سنیمان (موسوم به گنج آباد) را در آذربایجان، شهر قدیم شیخ تصور کرد و سپس

بر نوشته‌های پیشینیان تکیه دارد - نیز، جالب توجه است. او، ضمن اشاره به پیاده رفتن شاهان به زیارت آذرخش، آورده است که آتش دیگر آتشکده‌ها را، از آتشکده شیخ می‌برده‌اند و هر چه همیشه در این آتشکده بسوزد، خاکتری از آن برجای نمی‌ماند!

از بی‌شاکستی بودن آتش آذرگشنسپ - که گهگاه در گزارشها، به آن اشاره می‌شود - چنین برمی‌آید که لابد در آنجا، چشمه‌ای از نعت یا گاز بوده است. به نوشته ابودلف، در آنجا، چشمه نعتی بوده است که خوراک آذرگشنسپ را فراهم می‌آورده است. روایت ابودلف (۷۱) از چگونگی بنای آذرگشنسپ در زمان هرمز - اگر چه تاریخی نیست - نشانه‌هایی از روایت انجیل، از حضور سه معجوس در زادگاه مسیح دارد. به روایت ابودلف، مردی از سوی شاه، روغن زیتون و کندر، به مریم هدیه داد و در عوض، کبّه‌ای بر از خاک دریافت کرد و این خاک، نای آذرگشنسپ را در شیخ، در خود داشت. مسعودی (۷۲) همین روایت را، با کمی اختلاف، متناسب به کوروش می‌کند. ابن فقیه (۷۳) و قسّی (۷۴) اشاره به آتش کهن دیگری به نام آذرگشنسپ دارند که در روستای فزدجان (۷۵) قرار داشته و زرتشتیان، آن را بسیار مهم می‌شمرده‌اند. قسّی (۷۶) از آتشکده دیگری به نام ماجشسپ یاد می‌کند که آتش کیخسرو بوده و در برزّه آذربایجان قرار داشته و انوشیروان، آن را به آتشکده شیخ آذرگشنسپ، آذربایجان انتقال داده است. گزارش ابن فقیه و قسّی، درباره نقل و انتقال آتش یاد شده، مغشوش است. اما به نظر می‌آید که در کل گزارش، حقیقتی نهفته است؛ قسّی، در کتابهای زرتشتیان خوانده است که فرشته‌ای، موکل آذرگشنسپ است و دو فرشته دیگر، موکل «برکه» (چیچست) و «کوه سیلان» هستند و این فرشتگان، مأمورند به تقویت و تثبیت سواحب جبرش (۱) بعد از دو آذرگشنسپ یاد می‌شود که به یکی از آن دو، بیشتر با نام «ماجشسپ» اشاره شده بود؛ چون انوشیروان، قادر به انتقال آذرگشنسپ و آتش برکه به سیلان نبوده است، پس آذرگشنسپ را به آتش برکه نقل کرده است (۷۷) تا هر دو فرشته، یکدیگر را معاونت کنند. ظاهر آبه آذرگشنسپ کنار دریاچه چیچست، اولویت داده شده است. قسّی، در ادامه گزارش خود، با تکیه بر این فقیه، نوشته است، آتش که زرتشتیان در اعتبار آن غلو کرده‌اند، آذرگشنسپ مزدجان قم بوده است. مجوسی که آذرگشنسپ را دیده بوده، به این فقیه گفته است که چون مزدک بر فساد غلبه کرد، از قباد خواست تا جز سه آتشکده بزرگ، دیگر آتشها را ویران کند و مجوسی دیگر، روایت کرده است که آتش آذرگشنسپ لمزدجان قبل از آتشکده بیرون آمده و به آتش ماجشسپ (آذرگشنسپ) آذربایجان متصل شده و به آن آمیخته است؛ و چون آن را برمی‌افروختند، آتش آذرگشنسپ، به رنگ سرخ بود و آتش ماجشسپ، سفید؛ و چون مزدک کشته شد، وقتی که مردم، دوباره آتشها را به جای خود منتقل می‌کردند، آتش آذرگشنسپ را در آذربایجان نیافتند. تا سرانجام معلوم شد که این آتش به جایگاه خود در مزدجان باز گشته است. به روایت ابن فقیه (۷۸) این آتش، همچنان روشن بود تا برون (بیرون) ترکی، امیر قم، به مزدجان رسید و باروی آن را در سال ۱۰۸۲ ه. با منجیق و عراده، بکلی ویران کرد و آتش را برای همیشه خاموش

جکسن (۸۱) و دیگران، نظر او را نایب کردند؛ اما مارکوارت (۸۲) به پورداوود نوشت که گنججک یا شیر، اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز و اقامتگاه زمستانی شهریاران، آذربایجان بوده است و اقامتگاه شهریاران اخیر، «فرزاده اسپ» (اسب خیزه) تخت سلیمان فعلی بوده است. بنابراین، شیر را باید در ناحیه‌ای در راه مراغه و تبریز، در نزدیکی لیلان، جست.

جکسن (۸۳) - که پس از یک بررسی همه جانبه، آذرگشنسپ و شیر را: تخت ملیحان امروزی می‌خواند پس از اشاره به نوشته رساله بهلولی شهرستانهای ایران که افراسیاب تورانی، شهر گنججک را در آذربایجان ساخت، از فردوسی کمک گرفته است: پس از آنکه افراسیاب، در توران از کیخسرو شکست خورد، به آذربایجان گریخت و به غاری نزدیک برده پناه برد (۸۴) عابدی اورا یافت و گرفتارش کرد، اما افراسیاب، از دست او گریخت و خود را در دریاچه ارومیه (۸۵) انداخت؛ نهانگاش را یافتند و کیخسرو، او را کشت و به شکرانه این پیروزی، به آتشکده آذرگشنسپ رفت و یزدان را سپاس گفت. فردوسی، در جای دیگری، کیخسرو را بر آتشکده آذرگشنسپ می‌شناسد؛ وقتی که کیخسرو، نزدیکی دژ بهمن رسید، بر نامه‌ای ستایش و درود خداوند گفت و آن را به نیزه‌ای بلند بست و از گاو خواست که با یاد یزدان، نامه را بر دیوار دژ نهد. در این هنگام، آنچنان خروشی از دشت و کوه‌ها برخاست و جهان چنان تیره و تاریک شد که قهرمانان، از دیدن عاجز شدند. کیخسرو، اسب خود را بر انگیخت و از یارانش خواست که دژ را تیرباران کنند. گروهی از دیوان دژ، هلاک شدند و تیرگی و تاریکی از میان رفت. آنگاه دروازه، نمایان شد و کیخسرو به انزرون شد. در آن درون، شهری بود پر باغ و ایوان و کاخ. کیخسرو، فرمان داد تا در آنجا گنبدی به بلندی ابر سیاه و به درازا و پهنای ده کند، با طاق‌هایی بلند در زیر آن، بازند و چنین شد که آذرگشنسپ پدید آمد و مجمع موبدان و ستاره شناسان و بخردان شد (۸۶).

باز یافته‌های باستان شناسان

پس از گزارش مفصل جکسن (۸۷) پژوهشگران زیادی از تخت ملیحان (۸۸) دیدار کردند؛ اما دریافت سودمند تازه‌ای حاصل نشد (۸۹) در سال ۱۹۳۷ م، انستیتوی آمریکایی برای هنر و باستان شناسی ایران، پوب را ماسو، بررسی خرابه‌های تخت سلیمان کرد. پوب، بدون حفاری، تنها به ضبط ویرانه‌های موجود قناعت کرد (۹۰). از سال ۱۹۵۹، انستیتوی باستان شناسی آلمان، به کرات در تخت سلیمان حفاری کرده، گزارش‌های مفصلی به چاپ رسانده است.

صرف نظر از جزئیات گزارش‌های باستان شناسان، به گمان، نخستین بنای مجموعه آذرگشنسپ، از نظر قدمت، بنایی بوده که خرابه‌های آن، در قسمت پایین دریاچه چیچست قرار دارد. در اینجا، آتشفشان کاملاً پیداست. ظاهر بخش جلوه، اقامتگاه موبدان است. در طرف راست دریاچه، بنای عقیقی وجود داشته است که احتمالاً در زمان ساسانیان، به صورت یک کاخ مخصوص، محل سکونت برجستگانی بوده است که به زیارت آذرگشنسپ می‌آمده‌اند. همه چیز، حکایت از آن دارد که آتشکده آذرگشنسپ، در زمان

رونقش از نظر عظمت و شهرت، آتشکده‌ای استثنایی بوده است و به آن، به چشم مرکز یا «گنجینه اسناد دینی» می‌نگریسته‌اند. درون فضای ویژه و محصور در میان دیوارها، مراسم نیایش آتش، در فضای باز برگزار می‌شد؛ با این تفاوت که به جای یک محراب، محراب‌های متعددی در دسترس بود (۹۱). بنابراین، چنانچه معبد آذرگشنسپ را مرکز اسناد دینی ایران باستان بدانیم، خالی از اشکال است. مگر آنکه به فرضی محال تن دهیم و بگوییم در ایران باستان، مرکزی برای نگهداری اسناد دینی وجود نداشته است؛ اگر هم نخواهیم این مرکز را در جای دیگری بدانیم، باید نشانه‌ای از آنجا بیابیم. اصطلاح «دژ نیست» هم، بای مارانه دژی استوار و نامدار، مانند آذرگشنسپ، باز می‌کند؛ روایت‌های معروف هم درباره انتقال اوستا به دستور اسکندر از گنج شایگان یا شیر، می‌تواند جای بای ما را استوار کند!

مآخذ:

ابن خردادبه، المسالك والممالک، به کوشش دخویه، بیدن، ۱۸۸۸، ابن فقیه، کتاب البلدان، به کوشش دخویه، بیدن، ۱۷۸۵، بودافقه سفرونامه، ترجمه ابو القاسم طیب‌نظاری، تهران، ۱۳۶۲، امصغوری، مسالك الممالک، بیدن، ۱۹۲۷، بلاذری، احمد، فتوح البلدان، به کوشش صلاح‌الدین المنجد، قاهره، پندهندش، ترجمه مهر داد بهار، تهران، ۱۳۶۹، پیگرو توسکان، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۶۷، تاریخستان، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۶۷، خرد اوستا، ترجمه ابو نعیم پورداوود، از دست‌نوشته‌های انجمن رزمنشیران بمبئی، رجبی، پرویز، اکبر نیر و سنگ‌نشته‌ها در کعبه زرتشت، بررسی‌های تاریخی، شماره مخصوص، تهران، ۱۳۵۱، ارواست بهلولی، ترجمه مهرداد فرخانی، تهران، ۱۳۶۷، زند بهمن یسن، ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران، ۱۳۷۰، گزیده‌های زانوسیر، ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران، ۱۳۶۶، شهرستانی، محمد، الملل و النحل، ترجمه صدر توکله اصفهانی، به کوشش جلالی نائینی، تهران، ۱۳۷۱، فردوسی، شاهنامه، به کوشش مول، تهران، ۱۳۵۳، ج ۴، امی، حسن، تاریخ قم، به کوشش جلال‌الدین علوی، تهران، ۱۳۶۱، طبری، تاریخ، به کوشش دخویه، بریل، ۱۹۶۶، سری، ارج، قزوینی، زکریا، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، به کوشش، میرحاشم محدث، تهران، ۱۳۷۳، مجمل التواریخ و القصر، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۸، مسعودی، علی، التنبیه و الاشراف، بیروت، همو، مروج الذهب و معادن البحر، به کوشش بازیه دمستاز، پاریس، ۱۹۱۴، ج ۱، مشکوفی، فهرست بناهای تاریخی و املاکی باستانی ایران، تهران، انجمن آثار ملی، معین، محمد، مؤرخان و

Arta Viraz Namag, tr. Ph. Gignoux, Paris, 1984; Ammianus Mar cellinus, tr. J. Rolfe, London, 1972, vol. II; Bartholomae, Ch., Aliranisches Wörterbuch, Berlin, 1961; Christensen, A., L'Iran sous les Sassanides, Copenhagen, 1944, Duchesne-Guillemin, La religion de l'Iran ancien, Bombay, 1973; The Dinkard Book III, IV, tr. D. Sanjana, Bombay, 1900, vol. IX; (Book VII), tr. W. West, Delhi, 1977; Ghirshman, K. Iran from the earliest time to the Islamic Conquest, Baltimore, 1954; id., Iran Parthes et Sassanides, Callimard, 1962; Godard, A., Athar-e Iran, Harlens, vol. III; Jackson, W. Persia, Past and Present, London & New York, 1909, id., Zoroaster, the Prophet of ancient Iran, New York, 1965; Karnumak-i Artakshir Papakan, tr. K. Antia, Bombay, 1900; Luckenbill, D., Ancients Records of Assyria and Babylonia, New York, 1975, vol. I; Marquart, J., Erantahr, Berlin, 1901; Nöldeke, Th., Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, Leyden, 1973; Nyberg, H. S., Die Religionen des alten Iran, Osnabrück, 1966, Flüx, Natural History, tr. H. Ruckham, London, 1967, vol. II; Procopius, History of the Wars, tr. H. B. Dewing, London, 1954, vol. I; Schippman, K., Die iranischen Feuerheiligtümer, Berlin / New York, 1971; Spiegel, Fr., Iranische Alterthumskunde, Leipzig, 1871, vol. I; Strabo, The Geography, tr. H. L. Jones, London, 1961, vol. V; Widengren, G., Die Religionen Irans, Stuttgart, 1965; Wikander, S., Feuerpriester in



تأثیر آن در ادبیات فارسی: تهران ۱۳۲۶ هـ. ق. مقدسی، محمد، احسن التقاسیم فی معرفة اقالیم، ۱۹۰۶ م. م. خ. محمد، و ضبط الصفا به کوشش عباس زریاب خویی، تهران، ۱۳۳۳ م. م. خ. ترجمه احمد تفضلی، تهران، ۱۳۶۴ و آندینرگ، لویی، دانشنامه‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بنهام، تهران، ۱۳۶۸. یاقوت، بلدان، نیز:

پی نوشتها:

۱. چاپ کبریج، ۱۹۲۱، ۲۰.
۲. در این نقل قول، اندکی از شیوه نگارش من بدنی عدول شده است.
۳. فرگانه‌های ۵-۶.
۴. رجبی، پرویز، هزاره‌های گمشده امروزه، در نشست، امستانه تهران، ۱۳۸۰، انتشارات توس، جلد ۱.
۵. دینکرد، کتاب ۱۰ فصل ۱، بندهای ۱۹ تا ۱۸.
۶. نامه تیسر، بندهای دایم که اسکنند، کتاب دین ماه دوازده هزار پوست آگوا پوست به استخر، یکی از آن، در دنیا مانده بود و آن نیز، جمله قصص و احادیث، و شریع و احکام نداشتند، تا آن قصص و احادیث نیز، از فساد مردم روزگار و ذهاب ملک، و حرص بر مدعت و تمویجات، و طمع فقر، از یاد حلاوت، چنان فرود شد که از صدق آن، نفی آنانند. پس لابد چاره‌ای نیست که رأی صاحب، صالح اندر احیای دین ایشاندا و هیچ پادشاه را وصف شیدوی دیدی جز شیشه را که برای این کار قیام نمود.
۷. اندک، بویس، تاریخ کیش زرتشت، ۱۹۵۰، جلد ۳.
۸. Pines, Nahavak's History, XXX, 2-3.
۹. F. Altheim, r. Steh, Geschichte Mittelasiens im Alterum, Berlin, ۱۹۷۰, ۲۶۸-۲۶۳.
۱۰. رجبی، پرویز، در تیر و سنگ نشسته او دو کعبه رزنس، بررسیهای تاریخی، شماره مخصوص، ۱۳۵۰.
۱۱. Wikander, Feuerpriester in Kleinasien und Iran, ۱۲۶.
۱۲. بندهای ۱۱ تا ۱۰.
۱۳. احتمالاً در لوح قدرت کرتیر.
۱۴. Ghassemlou, 191, 15. - Ghishman, Iran from the earliest time to the Islamic.
۱۵. بیگلولوسکیا، شهرهای ایران در روزگار پارسیان و ساسانیان، ۲۶۶.
۱۶. Wikander, Feuerpriester in Kleinasien und Iran, ۱۲۶.
۱۷. فصل ۱.
۱۸. Wikander, Feuerpriester in Kleinasien und Iran, ۱۲۶ L.
۱۹. تحت سلیمان امروزی.
۲۰. کم و بیش آذربایجان امروزی.
۲۱. Duchesne-Guillemin, Religion of Ancient Iran, ۶۹.
۲۲. چوست: امستانی، چوست.
۲۳. آندینرگ، باستان‌شناسی ایران باستان، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱